

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره حجرات این سوره در مدینه نازل شده و ۱۸ آیه است

محتوای سوره حجرات

در این سوره که بیش از هیجده آیه ندارد مسائل بسیار مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت به یکدیگر مطرح شده ، و از آنجا که بسیاری از مسائل مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده می‌توان آنرا سوره اخلاق و آداب نامید.

رویه‌رفته بخشهای مختلف این سوره را اینگونه می‌توان خلاصه کرد : بخش اول : آیات آغاز سوره است که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم) ، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند ، بیان می‌کند.

بخش دوم : این سوره مشتمل بر يك سلسله اصول مهم اخلاق اجتماعی است که به کار بستن آنها محبت و صفا و صمیمیت و امنیت و اتحاد را در جامعه اسلامی حفظ می‌کند ، و به عکس فراموش کردن آنها مایه بدبینی و نفاق و پراکنده‌گی و ناامنی است.

بخش سوم : دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیریهای است که احياناً در میان مسلمانان روی می‌دهد.

بخش چهارم : از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا و اهمیت مساله تقوی سخن می‌گوید.

بخش پنجم : روی این مساله تاکید دارد که ایمان تنها به گفتار نیست بلکه باید علاوه بر اعتقاد قلبی آثار آن در اعمال انسانی ، و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد.

بخش ششم : از این بحث می‌کند که اسلام و ایمان يك هدیه بزرگ

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۰

الهی برای مؤمنان است ، بجای اینکه در پذیرش آن منتهی بگذارند باید فوق العاده ممنون و شکرگزار باشند که مشمول این هدیه شده‌اند.

و بالاخره بخش هفتم که آخرین قسمت این سوره است از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهان عالم هستی و اعمال انسانها سخن می‌گوید که در حقیقت به منزله ضامن اجرا است برای تمام بخشهایی که در این سوره آمده است.

نامگذاری این سوره به سوره حجرات به تناسب آیه چهارم این سوره است که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آنرا به زودی خواهیم دانست.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : من قرأ سورة الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه : هر کس سوره حجرات را بخواند به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده اند ده حسنه به او داده می شود.!

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من قرأ سورة الحجرات فی کل لیلة ، او فی کل یوم ، کان من زوار محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) : هر کس سوره حجرات را در هر شب یا هر روز بخواند از زائران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهد بود.

بدیهی است این همه حسنات به عدد مطیعان و عاصیان در صورتی است که اعمال هر يك از این دو را که در آیات این سوره منعکس است دقیقاً در نظر بگیرد ، و در آن بیندیشد ، و مسیر خود را بر اولی منطبق و از دومی

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۱

جدا سازد.

و نیز نائل شدن به زیارت شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرع بر این است که آدابی را که در این سوره در رابطه با شخص او آمده عملاً به کار گیرد ، چرا که تلاوت همه جا مقدمه عمل است.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۲

سورة الحجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِوَ اتَّقُوا اللَّهََ الَّذِي سَمِعَ عَلَيْكُمْ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَلُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴) وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْوَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵)

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۳

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید و پیشی مگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

2- ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید ، و در برابر او بلند سخن مگوئید (و داد و فریاد نزنید)
آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند ، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!

3- آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده ، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است.

4- (کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند اکثرشان نمی‌فهمند!)

5- هر گاه آنها صبر می‌کردند تا خود به سراغشان آئی برای آنها بهتر بود و خداوند غفور و رحیم است.

شان نزول:

مفسران برای آیه نخست شان نزولهای ذکر کرده‌اند ، و برای آیات بعد شان نزولهای دیگری.

از جمله شان نزولهایی که برای آیه نخست ذکر کرده‌اند این است که : پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به هنگام حرکت به سوی خیبر می‌خواست کسی را بجای خود در مدینه نصب کند ، عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید.

بعضی دیگر گفته‌اند : جمعی از مسلمانان گاه گاه می‌گفتند اگر چنین مطلبی در باره ما نازل می‌شد بهتر بود ، آیه فوق نازل گشت و گفت بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۴

بعضی دیگر گفته‌اند : آیه اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست که پاره‌ای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع انجام دادند و آیه فوق نازل شد و آنها را از اینگونه کارها نهی کرد.

و اما در مورد آیه دوم گفته‌اند : گروهی از طایفه بنی تمیم و اشراف آنها وارد مدینه شدند هنگامی که داخل مسجد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گشتند صدا را بلند کرده ، از پشت حجره‌هایی که منزلگاه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بود فریاد زدند : یا محمد

اخرج الينا ! : ای محمد ! بیرون بیا ! این سر و صداها و تعبیرات نامؤدبانه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را ناراحت ساخت هنگامی که بیرون آمد گفتند آمده ایم تا با تو مفاخره کنیم ! اجازه ده تا شاعر و خطیب ما افتخارات قبیله بنی تمیم را بازگو کند پیامبر اجازه داد.

نخست خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه بنی تمیم مطالب بسیاری گفت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به ثابت بن قیس فرمود پاسخ آنها را بده ، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد بطوری که خطبه آنها را از اثر انداخت ! سپس شاعر آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت که حسان بن ثابت شاعر معروف مسلمان پاسخ کافی به او داد.

در این هنگام یکی از اشراف آن قبیله بنام اقرع گفت : این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر ، و شاعرش از شاعر ما لا یقتَر است ، و آهنگ صدای آنها نیز از ما برتر می باشد.

در این موقع پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای جلب قلب آنها دستور داد هدایای خوبی

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۵

به آنها دادند آنها تحت تاثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر اعتراف کردند.

آیات مورد بحث ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است.

شان نزول دیگری ذکر کرده اند که هم مربوط به آیه اول ، و هم آیات بعد است ، و آن اینکه : در سال نهم هجرت که عام الوفود بود (سالی که هیئتهای گوناگونی از قبائل برای عرض اسلام با عهد و قرار داد خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله بنی تمیم خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیدند ابو بکر به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیشنهاد کرد که قعقاع (یکی از اشراف قبیله) امیر آنها گردد ، و عمر پیشنهاد کرد ، اقرع بن حابس (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود، در اینجا ابو بکر به عمر گفت : می خواستی با من مخالفت کنی ؟ عمر گفت : من هرگز قصد مخالفت نداشتم ، در این موقع سر و صدای هر دو در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بلند شد ، آیات فوق نازل گشت ، یعنی نه در کارها بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیشی گیرید ، و نه در کنار خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سر و صدا راه بیندازید.

تفسیر : آداب حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

چنانکه در محتوای سوره اشاره کردیم در این سوره يك رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام سوره اخلاق می کند ، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته ، به دو قسمت از این

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۶

دستورات اشاره شده است : نخست تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ، و دیگری در محضر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سر و صدا و قال و غوغا راه نینداختن.

بعد می‌فرماید : ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید ، و تقوای الهی پیشه کنید ، که خداوند شنوا و داناست (یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم.)

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر پیشی نگرفتن بر آنها در کارها ، و ترك عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است.

گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند مفهوم آیه را محدود کنند ، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت ، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امثال آن بدانند ، ولی روشن است که آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و هر گونه پیشی گرفتن را در هر برنامه‌ای شامل می‌شود.

مسئولیت انضباط رهروان در برابر رهبران آنهم یکرهبر بزرگ الهی ایجاب می‌کند که در هیچ کار ، و هیچ سخن و برنامه ، بر آنها پیشی نگیرند ، و شتاب و عجله نکنند.

البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۷

رهبر الهی نگذارند ، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنها است حتی نباید در باره مسائل بیش از اندازه لازم سوال و گفتگو کرد ، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند آنهم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی‌کند ، و نیز اگر کسی سوالی از او می‌کند نباید دیگران پیشقدم شده ، پاسخ سوال را عجولانه بگویند ، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

آیه بعد اشاره به دستور دوم کرده ، می‌گوید : ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگویند و داد و فریاد نزنید ، آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند مبادا اعمال شما حبط و نابود گردد در حالی که نمی‌دانید (یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضهم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون.)

جمله اول (لا ترفعوا اصواتکم ...) اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نکنید ، که این خود یکنوع بی ادبی در محضر مبارک او است ، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است.

اما جمله (لا تجهروا له بالقول ...) ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد یا اشاره به مطلب تازه‌ای و آن ترك خطاب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با جمله یا محمد و تبدیل آن به یا رسول الله است.

اما جمعی از مفسران در تفاوت بین این دو جمله چنین گفته‌اند : جمله اول ، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم سخن می‌شنوند که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند ، و جمله دوم مربوط به موقعی است که

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۸

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خاموش است و در محضرش سخن می‌گویند ، در اینحالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.

جمع میان این معنی و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شان نزول آیه نیز سازگار است.

و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می‌کند.

بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه.

در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است ، زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می‌شود.

و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد ، و ما سابقا در بحث حبط گفته‌ایم که نابود شدن ثواب بعضی از اعمال به خاطر بعضی از گناهان خاص ، بی مانع است ، همانگونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است ، و دلائل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد ، هر چند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه حسنات و سیئات ثابت نشده است ، اما در مورد بعضی از حسنات و سیئات مهم ، دلائلی نقلی وجود دارد و دلیلی هم از عقل بر خلاف آن نیست.

در روایتی آمده است : هنگامی که آیه فوق نازل شد ثابت بن قیس (خطیب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که صدای رسائی داشت گفت : من بودم که صدایم را از صدای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فراتر می‌کردم ، و در برابر او بلند سخن می‌گفتم ، اعمال من نابود شد ، و من اهل دوزخم!

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۳۹

این مطلب به گوش پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رسید ، فرمود : چنین نیست او اهل بهشت است (زیرا او اینکار را به هنگام ایراد خطابه برای مؤمنان یا در برابر مخالفان که اداء یک وظیفه اسلامی بود انجام می‌داد).

همانگونه که عباس بن عبد المطلب نیز در جنگ حنین به فرمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با صدای بلند فراریان را دعوت به بازگشت نمود.

آیه بعد برای تاکید بیشتر روی این موضوع پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می‌کنند ، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (رعایت می‌نمایند چنین بیان می‌کند: آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند کسانی هستند که خداوند

قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است (ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم).

یغضون از ماده غض (بر وزن حظ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صدا است ، و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن ، و صدا را بلند نمودن است.

امتحان از ماده امتحان در اصل به معنی ذوب کردن طلا

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۴۰

و گرفتن ناخالصی آن است ، و گاه به معنی گستردن چرم نیز آمده ، ولی بعدا در معنی آزمایش به کار رفته است ، مانند آیه مورد بحث ، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقوی است.

قابل توجه اینکه : در آیه قبل تعبیر به نبی شده ، و در اینجا تعبیر به رسول الله ، و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از خود چیزی ندارد ، او فرستاده خدا و پیام آور او است ، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است ، و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است.

ضمنا تعبیر مغفرة به صورت نکره ، برای تعظیم و اهمیت است ، یعنی خداوند آمرزش کامل و بزرگ نصیبشان می کند ، و بعد از پاک شدن از گناه اجر عظیم به آنها عنایت می فرماید ، زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است ، سپس بهر مندی از پاداش عظیم الهی.

آیه بعد برای تاکید بیشتر ، اشاره به نادانی و بی خردی کسانی می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند ، و چنین می فرماید : کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند اکثرشان عقل و خرد ندارند ! (ان الذین ینادونک من وراء الحجات اکثرهم لا یعقلون).

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکند، و با صدای بلند و نامؤدبانه ، همچون اعراب بنی تمیم پشت خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بیاید ، و فریاد زند : یا محمد ! یا محمد ! اخراج الینا و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدینوسیله ایداء و آزار نماید.

اصولا هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می رود بر ادب او افزوده می شود ، زیرا ارزشها و ضد ارزشها را بهتر درک می کند ، و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بی خردی است ، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۴۱

کار انسان است ؟ تعبیر به اکثرهم لا یعقلون (غالب آنها نمی فهمند) یا به خاطر این است که اکثر در لغت عرب گاه به معنی همه می آید ، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می برند که حتی اگر یک نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود ، گوئی خداوند با این تعبیر می فرماید : من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می کنم ، پس شما چرا رعایت نمی کنید ؟ و یا اینکه به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده اند که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می کردند ، قرآن از این طریق به آنها هشدار می دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند ، و ادب را فراموش نکنند.

حجرات جمع حجره در اینجا اشاره به اطاقهای متعددی است که در کنار مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل از ماده حجر (بر وزن اجر) به معنی منع است، زیرا حجره مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است، و تعبیر به ورء در اینجا به معنی بیرون است، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد، و افراد نادان و عجل گاه در برابر در حجره می آمدند و فریاد یا محمد! می زدند قرآن آنها را از این کار نهی می کند.

در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این معنی می افزاید: اگر آنها صبر می کردند تا خود بیرون آئی، و به سراغشان روی برای آنها بهتر بود (و لو انهم صبروا حتی تخرج اليهم لكان خيرا لهم).

درست است که عجله و شتاب گاه سبب می شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبائی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش

تفسیر نمونه ج: ۲۲ ص: ۱۴۲

و اجر عظیم است، و مسلماً این بر آن برتری دارد.

و از آنجا که افرادی نا آگاهانه قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند، و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند، قرآن به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: و خداوند غفور و رحیم است (و الله غفور رحیم).

نکته ها:

- 1 ادب برترین سرمایه است

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب، و بر خورد توأم با احترام و ادب با همه کس، و هر گروه، وارد شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می شود.

- 1 علی (علیه السلام) می فرماید: الاداب حلل مجددة: رعایت ادب همچون لباس فاخر و زینتی و نو است.

و در جای دیگر می فرماید: الادب یعنی عن الحسب: ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع! قیل و ما هن یا ابن رسول الله؟ قال: الدین و العقل و الحیاء و حسن الخلق و حسن الادب: پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای

تفسیر نمونه ج: ۲۲ ص: ۱۴۳

نخواهد داشت.

عرض کردند : ای فرزند رسول الله آنها چیست ؟ فرمود : دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب.

و نیز در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که فرمود : لا یطمعن ذو الکبر فی الثناء الحسن ، و لا الخب فی کثرة الصدیق ، و لا السیء الادب فی الشرف : افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر از سوی مردم داشته باشند و نه افراد نیرنگ باز انتظار کثرت دوستان ، و نه افراد بی ادب انتظار شرف و آبرو.

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می کنیم می بینیم که دقیقترین نکات مربوط به ادب را حتی با افراد کوچک رعایت می کردند.

اصولا دین مجموعه ای است از آداب : ادب در برابر خدا ، ادب در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) ، ادب در مقابل استاد و معلم ، و پدر و مادر ، و عالم و دانشمند.

حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد خداوند با آن مقام عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می گوید : آداب را کاملا رعایت می کند ! جایی که چنین است تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

در حدیثی می خوانیم : هنگامی که آیات آغاز سوره مؤمنون نازل شد ، و يك سلسله آداب اسلامی را به آنها دستور داد ، از جمله مساله خشوع در نماز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که قبلا به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می افکند دیگر

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۴۴

سر بر نمی داشت ، و دائما به زمین نگاه می فرمود.

در مورد پیامبر خدا نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحا در آیات فوق می گوید صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است.

روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کافی نیست ، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است ، و به اصطلاح فقهی در اینجا باید الغاء خصوصیت و تنقیح مناط کرد ، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.

در آیه ۶۳ سوره نور نیز می خوانیم : لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند : هنگامی که پیامبر را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته او است صدا کنید نه همچون صدا زدن یکدیگر.

جالب اینکه قرآن در آیات فوق رعایت ادب را در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوی ، و سبب آمرزش و اجر عظیم می شمرد ، در حالی که بی ادبان را همچون چهار پایان بی عقل معرفی می کند ! حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده گفته اند مراحل پائین تر ، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود ، مسلمانان موظفند در برابر آنها نیز آداب را رعایت کنند.

البته در برابر امامان معصوم (علیهم السلام) این مسأله روشنتر است ، حتی در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده می خوانیم : هنگامی که یکی از یاران با حالت جنابت خدمتشان رسید امام (علیه السلام) بدون مقدمه فرمود:

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۴۵

۱ ما تعلم انه لا ینبغی للجنب ان یدخل بیوت الانبیاء ؟ ! آیا تو نمی دانی که سزاوار نیست جنب وارد خانه پیامبران شود ؟ !

و در روایت دیگری تعبیر به ان بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لا یدخلها الجنب شده است ، که هم خانه پیامبران را شامل می شود و هم خانه فرزندان آنها را.

کوتاه سخن اینکه مسأله رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می شود ، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم از شکل تفسیر آیات بیرون می رویم ، در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیهما السلام) در رساله حقوق در مورد رعایت ادب در برابر استاد پایان می دهیم ، فرمود : حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می دهد این است که او را بزرگ داری ، مجلسش را محترم بشمیری ، به سخنانش کاملاً گوش فرا دهی ، و رو به روی او بنشینی ، صداقت را از صدای او برتر نکنی ، و هر گاه کسی از او سؤالی کند تو مبادرت به جواب نمائی ، در محضرش با کسی سخن نگوئی ، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی ، اگر پشت سر او بد گویند دفاع کنی ، عیوبش را مستور داری ، و فضائلش را آشکار سازی ، با دشمنانش همنشین نشوی ، و دوستانش را دشمن نداری ، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می دهند که تو به سراغ او رفته ای و برای خدا از او علم آموخته ای نه برای خلق خدا.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۴۶

- 2 بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

جمعی از علماء و مفسران گفته اند : آیات مورد بحث همانگونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش منع می کند ، بعد از وفاتش را نیز شامل می شود.

اگر منظور آنها شمول عبارت آیه است ، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، زیرا می گوید : صدای خود را برتر از صدای او نکنید و این در حالی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید.

ولی اگر منظور مناط و فلسفه حکم است که در این گونه موارد روشن است و اهل عرف الغای خصوصیت می کنند ، تعمیم مذکور بعید به نظر نمی رسد ، زیرا مسلم است هدف در اینجا رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، بنابر این هر گاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نوعی هتک و بی احترامی باشد بدون شك جایز نیست ، مگر اینکه به

صورت اذان نماز ، یا تلاوت قرآن ، یا ایراد خطابه و امثال آن بوده باشد که در اینگونه موارد ، نه در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ممنوع است و نه در ممات او.

در حدیثی در اصول کافی از امام باقر (علیه السلام) در باره ماجرای وفات امام حسن مجتبی (علیه السلام) و ممانعتی که از سوی عایشه در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به عمل آمد و سر و صداهائی که بلند شد می خوانیم : امام حسین (علیه السلام) به آیه یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ... استدلال فرمود ، و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) این جمله را نقل کرد : ان الله حرم من المؤمنین امواتا ما حرم منهم احياء : خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حیات تحریم کرده در حال مماتشان نیز تحریم کرده است.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۴۷

این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است.

- ۳ انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مساله مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی رسد و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند به طور خودسرانه عمل کنند شیرازه کارها به هم می ریزد ، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند.

بسیاری از شکست ها و ناکامیها که دامنگیر جمعیت ها و گروهها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده است ، و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) یا بعد از او چشیده اند که روشنترین آنها داستان شکست احد به خاطر بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

قرآن مجید این مساله فوق العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته ، می گوید : یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله.

وسعت مفهوم آیه چنانکه گفتیم به قدری زیاد است که هر گونه تقدم و تاخر و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می شود.

با اینحال در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) موارد زیادی دیده می شود که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند ، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند ، از جمله اینکه:

- ۱ هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای فتح مکه حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) ماه مبارک رمضان بود ، جمعیت زیادی با حضرت بودند ، گروهی سواره و گروهی پیاده ، وقتی به منزلگاه کراع الغمیم رسید دستور داد ظرف آبی آورند

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۴۸

و حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) روزه خود را افطار کرد ، همراهان نیز افطار کردند ، ولی عجب اینکه جمعی از آنها بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدند و بر روزه خود باقی ماندند ، پیامبر آنها را عصاة یعنی جمعیت گنهکاران نامید.

- 2 نمونه‌ای دیگر در داستان حجة الوداع در سال دهم هجرت اتفاق افتاد ، که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دستور داد منادی ندا کند ، هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده باید نخست عمره بجا آورد و از احرام بیرون آید ، سپس مراسم حج را انجام دهد ، و اما آنها که قربانی همراه خود آورده اند (و حج آنها حج افراد است) باید بر احرام خود باقی بمانند ، سپس افزود اگر من شتر قربانی نیاورده بودم عمره را تکمیل می‌کردم ، و از احرام بیرون می‌آمدم.

ولی گروهی از انجام این دستور سر باز زدند و گفتند چگونه ممکن است پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر احرام خود باقی بماند ، و ما از احرام بیرون آئیم ؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم در حالی که قطره‌های آب غسل (جنابت) از ما فرو می‌ریزد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از این تخلف و بی انضباطی سخت ناراحت شد و آنها را شدیداً سرزنش کرد.

- 3 داستان تخلف از لشکر اسامه در آستانه وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) معروف است که حضرت به مسلمانان دستور داد که به فرماندهی اسامه بن زید برای جنگ با رومیان آماده شوند ، و به مهاجران و انصار فرمود با این لشکر حرکت کنند.

شاید می‌خواست به هنگام رحلتش مسائلی که در امر خلافت واقع شد

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۴۹

تحقق نیابد و حتی تخلف کنندگان از لشکر اسامه را لعن فرمود ، اما با این حال گروهی از حرکت سر باز زدند به بهانه اینکه در این شرائط خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را تنها نمی‌گذاریم.

- 4 داستان قلم و دوات در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز معروف و تکان دهنده است ، و بهتر این است که عین عبارت صحیح مسلم را در اینجا بیاوریم : لما حضر رسول الله و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال النبی (صلی الله علیه و آله وسلم) لهم اکتب لکم کتابا لا تضلون بعده ، فقال عمران رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) قد غلب علیه الوجع ! و عندکم القرآن ، حسبنا کتاب الله ! فاختلف اهل البیت ، فاختصموا ، فمنهم من یقول قریبوا یکتب لکم رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) کتابا لن تضلوا بعده ، و منهم من یقول ما قال عمر ، فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) قال رسول الله قوما ! : هنگامی که وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نزدیک شد گروهی در خانه نزد او بودند از جمله عمر بن خطاب ، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : نامه‌ای بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید ، عمر گفت : بیماری بر پیامبر غلبه کرده ! (و العیاذ بالله سخنان ناموزون می‌گوید !) قرآن نزد شما است ، و همین کتاب الهی ما را کافی است ! ! در این هنگام در میان حاضران در خانه اختلاف افتاد ، بعضی گفتند بیاورید تا پیامبر نامه خود را بنویسد ، تا هرگز گمراه نشوید ، در حالی که بعضی دیگر سخن عمر را تکرار می‌کردند ! هنگامی که سخنان ناموزون

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۰

و اختلاف بالا گرفت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود برخیزید و از من دور شوید!.

قابل توجه اینکه عین این حدیث را با مختصر تفاوتی بخاری نیز در صحیح خود آورده است.

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که نیاز به تحلیل فراوان دارد، و اینجا جای شرح آن نیست ، ولی به هر حال یکی از روشنترین موارد تخلف از دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مخالفت با آیه مورد بحث (یا ایها الذین لا تقدموا بین یدی الله و رسوله) محسوب می شود.

مساله مهم اینجا است که رعایت این انضباط الهی و اسلامی نیاز به روح تسلیم کامل و پذیرش رهبری در تمام شؤون زندگی و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر دارد.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) وَ اعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَئِيْلَ يُطِيعَكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَاوَلَّكَ هُمُ الرَّشِيدُونَ (۷) فَضَلَّ اللَّهُ وَ نِعَمَ اللَّهُ عَلَیْكُمْ حَكِيمٌ (۸)

ترجمه:

- ۱۶ ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسق خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید ، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید ، و از کرده خود پشیمان شوید.

- ۷ و بدانید رسول خدا در میان شما است ، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد ، ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده ، و آنرا در دلهایتان زینت بخشیده ، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است کسانی که واجد این صفاتند هدایت یافتگانند.

- ۸ خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده ، و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۲

شان نزول:

برای نخستین آیه مورد بحث دو شان نزول در تفاسیر آمده است که بعضی مانند طبرسی در مجمع البیان هر دو را ذکر کرده اند ، و بعضی مانند قرطبی و نور الثقلین و فی ظلال القرآن تنها به یکی اکتفا کرده اند.

نخستین شان نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده اند این است که آیه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم ... در باره ولید بن عقبه نازل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را برای جمع آوری زکات از قبیله بنی المصطلق اعزام داشت ، هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) می آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند ، ولی از آنجا که میان آنها و ولید در جاهلیت خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده اند.

خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بازگشت (بی آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد : آنها از پرداخت زکات خودداری کردند ! (و می دانیم امتناع از پرداخت زکات یکنوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می شد ، بنابر این مدعی بود آنها مرتد شده اند.)!

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سخت خشمگین شد ، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند ، آیه فوق نازل شد (و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری آورد در باره آن تحقیق کنید).

بعضی نیز بر آن افزوده اند که بعد از اخبار ولید در باره ارتداد قبیله بنی المصطلق پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به خالد بن ولید بن مغیره دستور داد به سراغ قبیله بنی المصطلق رود ، ولی فرمود شتابزده کاری انجام مده.

خالد شبانه به نزدیکی قبیله رسید ، و ماموران اطلاعاتی خود را برای

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۳

تحقیق فرستاد ، آنها خبر آوردند که بنی المصطلق به اسلام کاملاً وفا دارند ، و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده اند ، صبحگاهان خالد شخصا به سراغ آنها آمد ، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد ، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید ، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به دنبال آن پیامبر می فرمود : التانی من الله ، و العجلة من الشیطان ! : درنگ کردن و تحقیق از سوی خدا است و عجله از شیطان است . !

شان نزول دیگری که فقط بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند این است که آیه در مورد ماریه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) (مادر ابراهیم) نازل شد ، زیرا خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عرض کردند که او پسر عمویی دارد که گاه و بیگاه به سراغش می آید (و روابط نامشروعی در میان است) پیامبر علی (علیه السلام) را فرا خواند فرمود : برادرم ! این شمشیر را بگیر اگر او را نزد ماریه یافتی به قتل برسان.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) عرض کرد : ای رسول خدا ! من مامورم که مانند سکه تفتیده دستور شما را پیاده کنم ، یا اینکه شخص حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند ؟ (با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).

فرمود : نه ! بر اساس اینکه حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند عمل کن.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۴

علی (علیه السلام) می فرماید : شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم ، دیدم نزد ماریه است شمشیر را کشیدم او فرار کرد و از نخلی بالا رفت ، و سپس خود را از بالا به زیر افکند ، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلاً عضو جنسی ندارد ، خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را شرح دادم پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامن ما دور می کند.

تفسیر : به اخبار فاسقان اعتنا نکنید!

در آیات گذشته سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود ، و دو دستور مهم در آن آمده بود : نخست پیشی نگرفتن بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و دیگر رعایت ادب به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او.

آیات مورد بحث ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است و می گوید هنگامی که اخباری را خدمت او می آورند باید از روی تحقیق باشد ، و اگر شخص فاسقی خبر از چیزی داد بدون تحقیق نپذیرند ، و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را برای پذیرش آن تحت فشار قرار ندهند.

نخست می فرماید : ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید : (یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا).

سپس به علت آناشاره کرده می افزاید : مبدا در صورت عمل کردن

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۵

بدون تحقیق به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید ، و از کرده خود پشیمان شوید ! (ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین).

همانگونه که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به گفته ولید بن عقبه عمل می فرمود و با طایفه بنی المصطلق به عنوان يك قوم مرتد پیکار می کرد فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می آمد.

از لحن آیه بعد چنین استفاده می شود که جمعی اصرار بر این پیکار داشتند قرآن می گوید : این کار شایسته شما نیست ، این عین جهالت و نادانی است و سرانجامش ندامت و پشیمانی خواهد بود.

جمعی از علمای علم اصول برای حجیت خبر واحد به این آیه استدلال کرده اند ، چرا که آیه می گوید : تحقیق و تبیین در خبر فاسق لازم است ، و مفهوم آن این است که اگر شخص عادل خبری دهد بدون تحقیق می توان پذیرفت.

ولی به این استدلال اشکالات فراوانی کرده‌اند که از همه مهمتر دو ایراد است ، بقیه اهمیت چندانی ندارد : نخست اینکه استدلال فوق متوقف بر قبول حجیت مفهوم وصف است در حالی که معروف این است که مفهوم وصف حجت نیست.

دیگر اینکه علنی که در ذیل آیه آمده است آنچنان گسترده است که خبر عادل و فاسق هر دو را شامل می‌شود ، زیرا عمل به خبر ظنی هر چه باشد احتمال پشیمانی و ندامت دارد.

و اما این هر دو اشکال قابل حل است ، زیرا مفهوم وصف و هر قید دیگر

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۶

در مواردی که به اصطلاح منظور بیان قیود يك مساله و مقام احتراز است حجت می‌باشد و ذکر این قید (قید فاسق) در آیه فوق طبق ظهور عرفی هیچ فایده قابل ملاحظه‌ای جز بیان حجیت خبر عادل ندارد.

و اما در مورد تعلیلی که ذیل آیه آمده است ظاهر این است که هر گونه عمل به ادله ظنیه را شامل نمی‌شود ، بلکه ناظر به مواردی است که در آنجا عمل ، عمل جاهلانه یا سفیهانه و ابلهانه است ، چرا که در آیه روی عنوان جهالت تکیه شده ، و می‌دانیم غالب ادله‌ای که تمام عقلای جهان در مسائل روزمره زندگی روی آن تکیه می‌کنند دلایل ظنی است (از قبیل ظواهر الفاظ ، قول شاهد ، قول اهل خبره ، قول ذوالید و مانند اینها .)

معلوم است که هیچک از اینها جاهلانه و سفیهانه شمرده نمی‌شود ، و اگر احیاناً مطابق با واقع نباشد مساله ندامت نیز در آن مطرح نیست چون يك راه عمومی و همگانی است.

به هر حال به عقیده ما این آیه از آیات محکمی است که دلالت بر حجیت خبر واحد حتی در موضوعات دارد ، و در این زمینه بحثهای فراوانی است که اینجا جای شرح آن نیست.

بعلاوه نمی‌توان انکار کرد که مساله اعتماد بر اخبار موثق اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می‌دهد ، به طوری که اگر مساله حجیت خبر عادل یا موثق از جوامع انسانی حذف شود بسیاری از میراثهای علمی گذشته ، و اطلاعات مربوط به جوامع بشری ، و حتی مسائل زیادی از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و کار داریم به کلی حذف خواهد شد ، و نه تنها انسان به عقب باز می‌گردد ، بلکه گردش چرخهای زندگی فعلی او نیز متوقف خواهد شد.

لذا اجماع همه عقلا بر حجیت آن است و شارع مقدس نیز آن را قولا و عملا امضا فرموده است.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۷

ولی به همان اندازه که حجیت خبر واحد ثقه به زندگی سامان می‌بخشد ، تکیه بر اخبار غیر موثق بسیار خطرناک ، و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه‌ها است ، مصائب فراوانی به بار می‌آورد ، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می‌اندازد ، و انسان را به بیراهه و انحراف می‌کشاند ، و به تعبیر جالب قرآن در آیه مورد بحث سرانجام مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغینو تکیه بر اخبار غیر موثق یکی از حربه‌های قدیمی نظامهای جبار و استعماری است که به وسیله آن جو کاذبی ایجاد کرده ، و با فریب و اغفال مردم ناآگاه آنها را گمراه می‌سازند ، و سرمایه‌های آنها را به تاراج می‌برند.

اگر مسلمانان دقیقا به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده عمل کنند و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبیین نپذیرند از این بلاهای بزرگ مصون خواهند ماند.

این نکته نیز قابل توجه است که مساله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است ، منتها گاهی این وثوق از ناحیه اعتماد به شخص خبر دهنده حاصل می‌شود ، و گاه از قرائن دیگری از بیرون ، لذا در پاره‌ای از موارد با اینکه گوینده خبر فاسق است ما به خبر او اطمینان پیدا می‌کنیم.

بنابر این وثوق و اعتماد از هر راهی حاصل شود ، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد ، و یا از قرائن خارجی ، برای ما معتبر است ، و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته ، نیز بر همین اساس است.

به همین دلیل در فقه اسلامی می‌بینیم بسیاری از اخباری که سند آنها ضعیف است ، به خاطر اینکه مورد عمل مشهور قرار گرفته ، و آنها از روی قرآنی به صحت خبر واقف شده‌اند معیار عمل قرار می‌گیرد ، و بر طبق آن فتوا می‌دهند.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۸

به عکس گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است ولی قرائنی از خارج ما را نسبت به آن خبر بدبین می‌سازد ، اینجاست که چاره‌ای از رها کردن آن نداریم ، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است.

بنابر این معیار در همه جا اعتماد به خود خبر است ، هر چند عدالت و صداقت راوی غالبا وسیله‌ای است برای این اعتماد اما يك قانون کلی نیست (دقت کنید).

در آیه بعد برای تاکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمده ، می‌افزاید : بدانید رسول الله در میان شماست، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد (و اعلموا ان فيكم رسول الله لو يطيعكم في كثير من الامر لعنتم).

این جمله چنانکه جمعی از مفسران هم گفته‌اند نشان می‌دهد که بعد از خبر ولید از مرتد شدن طایفه بنی المصطلق جمعی از مسلمانان ساده دل و ظاهر بین به پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فشار می‌آورند که بر ضد طایفه مزبور اقدام به جنگ کند.

قرآن می‌گوید : از خوشبختی شما این است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در میان شما است ، و رابطه با او عالم وحی بر قرار است ، و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود از این طریق شما را آگاه می‌سازد.

ولی او رهبر است انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند ، و دستور بگیرد ، او نسبت به شما از هر کس مهربانتر است ، برای تحمیل افکار

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۵۹

خود به او فشار نیاورید که این به زیان شما است.

در دنباله آیه به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤمنان اشاره کرده می‌فرماید لکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده ، و آن را در دلهایتان زینت بخشیده (و لکن الله حبيب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم.)

و به عکس کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است (و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان.)

در حقیقت این تعبیرات اشاره لطیفی است به قانون لطف آنهم لطف تکوینی.

توضیح اینکه : وقتی شخص حکیم کاری را می‌خواهد تحقق بخشد زمینه‌های آن را از هر نظر فراهم می‌سازد ، این اصل در مورد هدایت انسانها نیز کاملاً صادق است.

خدا می‌خواهد همه انسانها - بی آنکه تحت برنامه جبر قرار گیرند - با میل و اراده خود راه حق را ببینند ، لذا از یکسو ارسال رسل می‌کند ، و انبیا را با کتابهای آسمانی می‌فرستد ، و از سوی دیگر ایمان را محبوب انسانها قرار می‌دهد ، آتش عشق حق‌طلبی و حقیقت‌جویی را در درون جانها شعلهور می‌سازد ، و احساس نفرت و بیزاری از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دلها می‌آفریند.

و به این ترتیب هر انسانی فطرتاً خواهان ایمان و پاکی و تقوا است و بیزار از کفر و گناه.

ولی کاملاً ممکن است در مراحل بعد این آب زلالی که از آسمان خلقت در وجود انسانها ریخته شده ، بر اثر تماس با محیطهای آلوده ، صفای خود را از دست دهد ، و بوی نفرت‌انگیز گناه و کفر و عصیان بگیرد.

این موهبت فطری انسانها را به پیروی از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و تقدم نیافتن

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۰

بر او دعوت می‌کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که محتوای این آیه با مساله مشورت هرگز منافات ندارد ، زیرا هدف از شوری این است که هر کس عقیده خود را بیان کند ، ولی نظر نهائی با شخص پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است ، چنانکه از آیه شوری نیز همین استفاده می‌شود.

به تعبیر دیگر : شوری مطلبی است ، و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر ، آیه مورد بحث تحمیل فکر را نفی می‌کند نه مشورت را.

در اینکه منظور از فسوق در آیه فوق چیست ؟ بعضی آن را تفسیر به کذب و دروغ کرده‌اند ، ولی با توجه به گسترش مفهوم لغوی آن ، و عدم وجود قید در آیه ، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل می‌گردد ، بنابر این تعبیر به عصیان بعد از آن به عنوان تاکید است ، همانگونه که جمله زینه فی قلوبکم (آن را در دل شما زینت داده) تاکید است بر جمله حبیب الیکم الایمان (ایمان را محبوب شما قرار داد.)

بعضی فسوق را اشاره به گناهان کبیره می‌دانند ، در حالی که عصیان را اعم دانسته‌اند ، ولی این تفاوت نیز دلیلی ندارد.

به هر حال ، در پایان آیه به صورت يك قاعده کلی و عمومی می‌فرماید : کسانی که واجد این صفاتند (ایماندر نظرشان محبوب و مزین ، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) هدایت یافتگانند (اولئک هم الراشدون.)

یعنی اگر این موهبت الهی (عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه) را حفظ کنید ، و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید ، رشد و هدایت بیشک در انتظار شماست.

قابل توجه اینکه : جمله‌های قبل به صورت خطاب به مؤمنین بود ، اما این جمله از آنها به صورت غایب یاد می‌کند ، این تفاوت تعبیر ظاهرا برای این

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۱

است که نشان دهد این حکم اختصاص به یاران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ندارد ، بلکه يك قانون همگانی است که هر کس در هر عصر و زمان صفای فطرت خویش را حفظ کند اهل نجات و هدایت است.

آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را روشن می‌سازد که این محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان از مواهب بزرگ الهی بر بشر است.

می‌فرماید این فضلی است از ناحیه خداوند ، و نعمتی است که بر شما ارزانی داشته ، و خداوند دانا و حکیم است (فضلا من الله و نعمه و الله علیم حکیم.)

آگاهی و حکمت او ایجاب می‌کند که عوامل رشد و سعادت را در شما بیافریند ، و آن را با دعوت انبیا هماهنگ و تکمیل سازد ، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند.

ظاهر این است که فضل و نعمت هر دو اشاره به يك واقعیت است ، و آن مواهبی است که از ناحیه خداوند به بندگان اعطا می‌شود ، منتها فضل از این نظر بر آن اطلاق می‌شود که خدا به آن نیاز ندارد ، و نعمت از این نظر که بندگان به آن محتاجند ، بنابر این به منزله دو روی يك سکه‌اند.

بدون شك علم خداوند به نیاز بندگان ، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات ، ایجاب می‌کند که این نعمتهای بزرگ معنوی ، یعنی

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۲

محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را به آنها مرحمت کند.

نکته‌ها:

هدایت الهی و آزادی اراده

آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مساله جبر و اختیار و هدایت و اضلال است ، زیرا این نکته را به خوبی آشکار می‌کند که کار خداوند فراهم آوردن زمینه‌های رشد و هدایت است.

از یکسو رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را در میان مردم قرار میدهد ، و قرآن که برنامه هدایت و نور است نازل می‌کند ، و از سوی دیگر عشق به ایمان و تنفر و بیزاری از کفر و عصیان را به عنوان زمینه‌سازی در درون جانها قرار می‌دهد ولی سرانجام تصمیم‌گیری را به خود آنها واگذار کرده، و تکالیف را در این زمینه تشریع می‌کند.

طبق آیات فوق عشق به ایمان ، و تنفر از کفر ، در دل همه انسانها بدون استثنا وجود دارد ، و اگر کسانی این زمینه‌ها را ندارند از ناحیه تربیتهای غلط و اعمال خودشان است ، خدا در دل هیچکس حب عصیان و بغض ایمان را نیافریده است.

- 2 رهبری و اطاعت

این آیات بار دیگر تاکید می‌کند که وجود رهبر الهی برای نمو و رشد يك جمعیت لازم است ، مشروط بر اینکه مطاع باشد نه مطیع پیروان خود ، فرمان او را بر دیده گذارند نه اینکه او را برای اجرای مقاصد و افکار

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۳

محدود خود تحت فشار قرار دهند.

نه تنها در مورد رهبران الهی این اصل ثابت است که در مساله مدیریت و فرماندهی همه جا این امر باید حکومت کند.

حاکمیت این اصل نه به معنی استبداد رهبران است ، نه ترك شوری ، چنانکه در بالا نیز اشاره شد.

- 3 ایمان نوعی عشق است نه تنها درك عقل

این آیات در ضمن اشاره‌ای است به این حقیقت که ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است ، هر چند از استدلال‌ات عقلی ریشه گیرد ، و لذا در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم که از حضرتش سؤال کردند : آیا حب و بغض از ایمان است؟ در جواب فرمود : و هل الايمان الا الحب و البغض ؟ ! ثم تلا هذه الآية : حبب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم و كره اليكم الكفر و الفسوق و العصيان اولئك هم الراشدون : آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است ؟ ! سپس امام (علیه‌السلام) به آیه (مورد بحث) استدلال فرمود که می‌گوید : خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد ، و آنرا در دل‌هایتان تزیین کرد ، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگانند.

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه‌السلام) چنین آمده است : و هل الدين الا الحب ؟ ! : آیا دین چیزی جز محبت است ؟ ! سپس به چند آیه از قرآن مجید از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود ، و در پایان اضافه

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۴

کرد : الدين هو الحب ، و الحب هو الدين : دین محبت است و محبت دین است.!

ولی بدون شك این محبت - چنانکه گفتیم - باید از ریشه‌های استدلالی و منطقی نیز سیراب گردد و بارور شود.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۵

وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَفَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّيْثَانِ فَأَعْتَصِمُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

ترجمه:

- 9 هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح بر قرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد ، هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح بر قرار سازید ، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

- 10 مؤمنان برادر یکدیگرند ، بنابر این میان دو برادر خود صلح بر قرار سازید ، و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید.

شان نزول:

در شان نزول این آیات آمده است که میان دو قبیله اوس و خزرج (دو قبیله معروف مدینه) اختلافی افتاد ، و همان سبب شد که گروهی از آن

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۶

دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند ! (آیه فوق نازل شد و راه بر خود با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت.)

بعضی دیگر گفته‌اند : دو نفر از انصار با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند ، یکی از آنها به دیگری گفت : من حقم را به زور از تو خواهم گرفت ، زیرا جمعیت قبیله من زیاد است ! و دیگری گفت : برای داوری نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌رویم.

نفر اول نپذیرفت ، و کار اختلاف بالا گرفت ، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر اینگونه اختلافات روشن ساخت.)

تفسیر : مؤمنان برادر یکدیگرند

قرآن در اینجا به عنوان يك قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می‌گوید : هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید (و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما.)

درست است که اقتتلوا از ماده قتال به معنی جنگ است ، ولی در اینجا قرائن گواهی می‌دهد که هر گونه نزاع و درگیری را شامل می‌شود ، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد ، بعضی از شان نزولها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنی را تایید می‌کند.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۷

بلکه می‌توان گفت اگر زمینه‌های درگیری و نزاع فراهم شود فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکشهایی که مقدمه نزاعهای خونین است واقع گردد اقدام به اصلاح طبق این آیه لازم است ، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القاء خصوصیت می‌توان استفاده کرد.

به هر حال ، این يك وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند ، و برای خود در این زمینه مسؤلیت قائل باشند ، نه به صورت تماشاجی مانند بعضی بیخبران بی تفاوت از کنار این صحنه‌ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه‌ها است.

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می‌کند : و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم ، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد ، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید ، تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد (فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تقیء الی امر الله.)

بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر - گردن خود او است ، و به اصطلاح خونشان هدر است ، هر چند مسلمانند ، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤمنین روی داده است.

به این ترتیب ، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است ، و این در صورتی است که مساله از طرق مسالمت‌آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته ، می‌گوید : و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح برقرار سازید (فان قاتت فاصلحوا بینهما بالعدل.)

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۸

یعنی تنها به در هم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند ، بلکه این پیکار باید زمینه‌ساز صلح باشد ، و مقدمه‌ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانائی کند برمی‌خیزد و نزاع را از سر می‌گیرد.

بعضی از مفسران از تعبیر بالعدل استفاده کرده‌اند که اگر در میان این دو گروه حقی پامال شده ، یا خونی ریخته شده که منشا درگیری و نزاع گشته است ، باید آنهم اصلاح شود ، و گرنه اصلاح بالعدل نخواهد بود.

و از آنجا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از دو طایفه متخاصم متمایل می‌سازد ، و بی طرفی داوران را نقض می‌کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که : قسط و عدل و نفی هر گونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست دارد (و اقسطوا ان الله یحب المقسطین.)

در آیه بعد برای تاکید این امر و بیان علت آن می‌افزاید : مؤمنان برادر یکدیگرند ، بنابر این در میان دو برادر خود ، صلح را برقرار کنید (انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم.)

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۶۹

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می‌کنید باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید.

چه تعبیر جالب و گیرانی؟ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد.

و از آنجا که در بسیاری از اوقات روابط در این گونه مسائل جانشین ضوابط می‌شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می‌افزاید: تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید (و اتقوا الله لعلکم ترحمون).

و به این ترتیب یکی از مهمترین مسؤولیتهای اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می‌شود.

نکته‌ها:

- 1 شرایط قتال اهل بغی بغاة

در فقه اسلامی در کتاب جهاد بحثی تحت عنوان قتال اهل البغی مطرح است که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می‌کنند، و برای آنها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است.

ولی بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است و آن نزاع و کشمکشهایی است که در میان دو گروه از مؤمنان رخ می‌دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی، هر چند بعضی از فقها یا مفسران خواسته‌اند از این آیه در مساله سابق نیز استفاده کنند

تفسیر نمونه ج: ۲۲ ص: ۱۷۰

ولی به گفته فاضل مقداد در کنز العرفان این استدلال خطاست.

چرا که قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق است نه کفر، و لذا قرآن مجید در آیات فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام اهل بغی را نمی‌توان به اینگونه افراد تعمیم داد.

متأسفانه در فقه بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر مخصوصاً اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است می‌توان استفاده کرد احکام زیر است: الف - اصلاح در میان گروههای متخاصم مسلمین يك امر واجب کفائی است.

ب - برای تحقق این امر باید نخست از مراحل ساده‌تر شروع کرد و به اصطلاح قاعده الاسهل فالاسهل را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز بلکه لازم است.

ج - خونهای باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می‌شود و اموالی از آنها که از بین می‌رود هدر است، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است، و اصل در اینگونه موارد عدم ضمان است.

د - در مراحل اصلاح از طریق گفتگو اجازه حاکم شرع لازم نیست ، اما در مرحله شدت عمل ، مخصوصاً آنجا که منتهی به خونریزی می‌شود بدون اجازه حکومت اسلامی و حاکم شرع جائز نیست ، مگر در مواردی که دسترسی به هیچوجه نباشد که در اینجا عدول مؤمنین و افراد آگاه تصمیم‌گیری می‌کنند.

ه - در صورتی که طایفه باغی و ظالم خونی از گروه مصلح بریزد و یا

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۷۱

اموالی را از بین ببرد به حکم شرع ضامن است ، و در صورت وقوع قتل عمد حکم قصاص جاری است ، و همچنین در مورد خونهایی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده حکم ضمان و قصاص ثابت است ، و اینکه از کلمات بعضی استفاده می‌شود که بعد از وقوع صلح طایفه باغی و ظالم در برابر خونها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند ، چرا که در آیه مورد بحث به آن اشاره نشده ، درست نیست ، و آیه در صدد بیان همه این مطلب نمی‌باشد ، بلکه مرجع در اینگونه امور سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است.

و - چون هدف از این پیکار و جنگ وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است ، بنابر این در این جنگ مساله اسیران جنگی ، و غنائم ، مطرح نخواهد بود ، زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند ، ولی اسیر کردن موقت برای خاموش ساختن آتش نزاع مانعی ندارد ، اما بعد از صلح بلافاصله اسیران باید آزاد شوند.

ز - گاه می‌شود که هر دو طرف نزاع باغی ، ظالمند ، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده‌اند و آنها نیز همین کار در مورد قبیله اول انجام داده‌اند ، بی آنکه بمقدار لازم برای دفاع قناعت کنند ، خواه هر دو به يك مقدار بغی و ستم کنند یا یکی بیشتر و دیگری کمتر.

البته حکم این مورد در قرآن مجید با صراحت نیامده ، ولی حکم آن را می‌توان از طریق الغاء خصوصیت از آیه مورد بحث دریافت ، و آن اینکه وظیفه مسلمین این است که هر دو را صلح دهند ، و اگر تن به صلح ندادند با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند ، و احکامی که در بالا در باره باغی و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جاری است.

در پایان این سخن باز تاکید می‌کنیم که حکم این باغیان از کسانی که

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۷۲

قیام بر ضد امام معصوم یا حکومت عادل اسلامی می‌کنند جدا است ، و گروه اخیر احکام سخت‌تر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در کتاب الجهاد آمده است.

- ۲ اهمیت اخوت اسلامی

جمله انما المؤمنون اخوة که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است ، شعاری بسیار گیرا ، عمیق ، مؤثر و پر معنی.

دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان رفیق یاد می‌کنند ، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیکترین پیوند دو انسان با یکدیگر آنهم پیوندی بر اساس مساوات و برابری ، مطرح می‌کند ، و آن علاقه دو برادر نسبت به یکدیگر است.

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله ، و دارای هر زبان و هر سن و سال ، با یکدیگر احساس عمیق برادری می‌کنند ، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند ، و دیگری در غرب.

در مراسم حج که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملاً محسوس است و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را به حکم يك خانواده می‌داند ، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز روی این مساله تاکید فراوان شده ، و مخصوصاً جنبه‌های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۷۳

زیر را از نظر می‌گذرانیم:

- 1 در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است : المسلم اخو المسلم ، لا یظلمه ، و لا یخذله ، و لا یسلمه : مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی‌کند ، دست از یاریش بر نمی‌دارد ، و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد.

- 2 در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل شده : مثل الاخوان مثل الیدین یغسل احدهما الآخر : دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید ! (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند.)

- 3 امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید : المؤمن اخو المؤمن ، کالجسد الواحد ، اذا اشتکی شیئا منه وجد الم ذلك فی سائر جسده ، و ارواحهما من روح واحدة : مؤمن برادر مؤمن است ، و همگی به منزله اعضاء يك پیکرند ، که اگر عضوی از آن به درد آید ، دیگر عضوها را همانند قرار ، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده.

- 4 در حدیث دیگری از همان امام (علیه‌السلام) می‌خوانیم : المؤمن اخو المؤمن عینه و دلیله ، لا یخونه ، و لا یظلمه ، و لا یغشه ، و لا یعدده فیخلفه : مؤمن برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنمای او است هرگز به او خیانت نمی‌کند ، و ستم روا نمی‌دارد ، با او غش و تقلب نمی‌کند ، و هر وعده‌ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۷۴

در منابع حدیث معروف اسلامی روایات زیادی در زمینه حق مؤمن بر - برادر مسلمانش ، و انواع حقوق مؤمنین بر یکدیگر ، و ثواب دیدار برادران مؤمن و مصافحه ، و معافه ، و یاد آنها کردن ، و قلب آنها را مسرور نمودن ، و مخصوصا بر آوردن حاجات مؤمنان و کوشش و تلاش در انجام این خواسته ها ، و زدودن غم از دلها و اطعام ، و پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها وارد شده است که بخشهای مهمی از آن را در اصول کافی در ابواب مختلف تحت عناوین فوق می توان مطالعه کرد.

۵- در پایان این بحث به روایتی اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره حقوق سی گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامعترین روایات در این زمینه است : قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) : للمسلم علی اخیه ثلاثون حقا ، لا برأۃ له منها الا بالاداء او العفو.

یغفر زلته ، و یرحم عبرته ، و یستر عورته ، و یقبل عثرته ، و یقبل مغدرته ، و یرد غیبتہ ، و یدیم نصیحتہ ، و یحفظ خلته ، و یرعی ذمتہ ، و یعود مرضہ.

و یشهد میتہ ، و یجیب دعوتہ ، و یقبل ہدیئہ ، و یکافا صلتہ ، و یشکر نعمتہ و یحسن نصرتہ ، و یحفظ حللتہ ، و یقضی حاجتہ ، و یشفع مسالئہ ، و یسمت عطستہ.

و یرشد ضالئہ ، و یرد سلامہ ، و یطیب کلامہ ، و بیر انعامہ ، و یصدق اقسامہ ، و یوالی ولیہ ، و لا یعادیہ ، و ینصرہ ظالما و مظلوما : فاما نصرتہ ظالما فیردہ عن ظلمہ ، و اما نصرتہ مظلوما فیعینہ علی اخذ حقہ ، و لا یسلمہ و لا یخذلہ ، و یحب لہ من الخیر ما یحب لنفسہ ، و یکره لہ من الشر ما یکره لنفسہ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برانت ذمه از آن حاصل نمی کند مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۷۵

مسلمان او : لغزشهای او را ببخشد ، در ناراحتیها نسبت به او مهربان باشد ، اسرار او را پنهان دارد ، اشتباهات او را جبران کند ، عذر او را بپذیرد ، در برابر بدگویان از او دفاع کند ، همواره خیر خواه او باشد ، دوستی او را پاسداری کند ، پیمان او را رعایت کند ، در حال مرض از او عبادت کند ، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود.

دعوت او را اجابت کند ، هدیه او را بپذیرد ، عطای او را جزا دهد ، نعمت او را شکر گوید ، در یاری او بکوشد ، ناموس او را حفظ کند ، حاجت او را بر آورد ، برای خواسته اش شفاعت کند ، و عطسه اش را تحیت گوید.

گمشده اش را راهنمایی کند ، سلامش را جواب دهد ، گفته او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دهد ، سوگندهایش را تصدیق کند ، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند ، در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که او را از ظلمش باز دارد ، و در حالی که مظلوم است به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند.

او را در برابر حوادث تنها نگذارد ، آنچه را از نیکبها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد ، و آنچه از بدبها برای خود نمی‌خواهد برای او نخواهد.

و به هر حال یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر مساله یاری کردن و اصلاح ذات البین است به ترتیبی که در آیات و روایت فوق آمده (در زمینه اصلاح ذات البین بحث دیگری در جلد هفتم صفحه ۸۳ به بعد ذیل آیه يك سوره انفال داشتیم).

فسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۷۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ لَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بَغْدَ الْإِيمَانِ مَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا يَجِبُ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْنَاهُ إِنِّي أَلْقِيَهُ اللَّهُ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲)

ترجمه:

- 11 ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند ، شاید آنها از اینها بهتر باشند ، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند ، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید ، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید ، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید ، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.

- 12 ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! از بسیاری از گمانها بپرهیزید ، چرا که بعضی از گمانها

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۷۷

گناه است ، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید ، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند ، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد ؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید ، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

شان نزول:

مفسران برای این آیات شان نزولهای مختلفی نقل کرده‌اند ، از جمله اینکه : جمله لا یسخر قوم من قوم در باره ثابت بن قیس (خطیب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نازل شده است که گوشه‌های سنگین بود ، و هنگامی که وارد مسجد می‌شد کنار دست پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای او جایی باز می‌کردند ، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده ، و جای خود نشسته بودند ، او جمعیت را می‌شکافتو می‌گفت : جا بدهید ! جا بدهید ! تا به یکی از مسلمانان رسید ، و او گفت همینجا بنشین ! او پشت سرش نشست ، اما خشمگین شد ، هنگامی که هوا روشن گشت ثابت به آن مرد گفت : کیستی ؟ او نام خود را برد و گفت فلانکس هستم ، ثابت گفت : فرزند فلان زن ؟ ! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می‌بردند یاد کرد ، آن مرد شرمگین شد و سر خود را بزیر انداخت ، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته‌اند : و لا نساء من نساء در باره ام سلمه نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود ، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند ، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۷۸

و نیز گفته‌اند جمله و لا یغتب بعضکم بعضا در باره دو نفر از اصحاب رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است که رفیقشان سلمان را غیبت کردند ، زیرا او را خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرستاده بودند تا غذائی برای آنها بیاورد ، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سلمان را سراغ اسامه بن زید که مسئول بیت المال بود فرستاد ، اسامه گفت : الانچیزی ندارم ، آن دو نفر از اسامه غیبت کردند و گفتند : او بخل ورزیده و در باره سلمان گفتند : اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد ! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بیایند ، و در باره موضوع کار خود تجسس کنند ، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود من آثار خوردن گوشت در دهان شما می‌بینم ، عرض کردند : ای رسول خدا ما امروز مطلقا گوشت نخورده‌ایم ! فرمود : آری گوشت سلمان و اسامه را می‌خوردید ، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.

استهزاء ، بد گمانی ، غیبت ، تجسس ، و القاب زشت ممنوع!

از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته ، پس از بحث در باره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروههای مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه‌های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز بر چیده شود ، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در هر يك از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می‌تواند جرقه‌ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۷۹

نخست می‌فرماید : ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند (یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم.)

چه اینکه شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته‌اند از اینها بهتر باشند (عسی ان یکونوا خیرا منهم.)

همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند ، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند (و لا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن.)

در اینجا مخاطب مؤمنانند ، اعم از مردان و زنان ، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند ، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتری‌بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده.

و این خود برترینی بیشتر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر ، زیباتر ، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد ، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می‌کند ، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است ، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید : من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم ، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها ، و زشت‌ترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می‌فرماید : و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید (و لا تلمزوا انفسکم).

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۸۰

لا تلمزوا از ماده لمز بر وزن (طنز) به معنی عیبجویی و طعنه زدن است ، و بعضی فرق میان همز و لمز را چنین گفته‌اند که لمز شمردن عیوب افراد است در حضور آنها ، و همز ذکر عیوب در غیاب آنها است ، و نیز گفته‌اند که لمز عیبجویی با چشم و اشاره است ، در حالی که همز عیبجویی با زبان است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع به خواست خدا در تفسیر سوره همزه خواهد آمد.)

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر انفسکم به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجویی کنید در واقع از خودتان عیبجویی کرده‌اید!

و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید : و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید (و لا تتابزوا بالالقاب).

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند ، و از این طریق آنها را تحقیر کنند ، شخصیتشان را بکوبند ، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند ، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می‌کند ، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است که روزی صفیه دختر حیی ابن اخطب (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در آمد) روزی خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد در حالی که اشک می‌ریخت ، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از ماجرا پرسید ، گفت : عایشه مرا سرزنش می‌کند و می‌گوید : ای یهودی‌زاده ! پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود : چرا نگفتی پدرم هارون است ، و عمویم

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۸۱

موسی ، و همسر محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد.

به همین جهت در پایان آیه می‌افزاید : بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند (بئس الاسم الفسوق بعد الایمان.)

بعضی در تفسیر این جمله احتمال دیگری داده‌اند و آن اینکه خداوند مؤمنان را نهی می‌کند از اینکه بعد از ایمان به خاطر عیجونی مردم نام فسق را بر خود پذیرند.

ولی تفسیر اول با توجه به صدر آیه و شان نزولی که ذکر شد مناسبتر به نظر می‌رسد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می‌فرماید : و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست بر ندارند ظالم و ستمگرند (و من لم یتب فاولئك هم الظالمون.)

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار ، و تحقیر و عیجونی ، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد ، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

گفتیم : در هر يك از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده ، احکام سه‌گانه آیه اول به ترتیب : عدم سخریه ، و ترك عیجونی ، و تنابز به القاب بود ، و احکام سه‌گانه آیه دوم به ترتیب : اجتناب از گمان بد ، تجسس و غیبت است.

در این آیه نخست می‌فرماید : ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! از بسیاری از گمانها بپرهیزید ، چرا که بعضی از گمانها گناه است ! (یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم.)

منظور از کثیرا من الظن گمانهای بد است که نسبت به گمانهای

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۸۲

خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گر نه حسن ظن و گمان خیر نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است ، چنانکه قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره نور می‌فرماید : لو لا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا : چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند ؟ ! قابل توجه اینکه : نهی از کثیری از گمانها شده، ولی در مقام تعلیل می‌گوید زیرا بعضی از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است ، و بعضی مخالف واقع ، آنکه مخالف واقع است مسلما گناه است ، و لذا تعبیر به ان بعض الظن اثم شده است ، بنابر این وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست ، یعنی بر اثر يك سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود ، بنابر این چگونه می‌شود از آن نهی کرد ؟!

۱- منظور از این نهی ، نهی از ترتیب‌آثار است ، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد ، در عمل کوچکترین اعتنائی به آن نکنید ، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید ، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید ، بنابر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می‌باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم : ثلاث فی المؤمن لا یستحسن ، و له منهن مخرج ، فمخرجه من سوء الظن ان لا یحققه : سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست ، و راه فرار دارد ، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۸۳

- ۲ انسان می‌تواند با فکر روی مسائل مختلفی ، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد ، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت ببیند و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجاً بر گمان بد غلبه کند.

بنابر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن ، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود ، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر ، مادام که می‌توانی محمل نیکی برای آن بیابی ، قال امیر المؤمنین (علیه السلام) : ضع امر اخیک علی احسنه حتی یتأیک ما یقلبک منه.

و لا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخیر محملاً.

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده‌ترین دستورهای در زمینه روابط اجتماعی انسانها است ، که مساله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می‌کند.

که شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.

سپس در دستور بعد مساله نهی از تجسس را مطرح کرده ، می‌فرماید : و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید (و لا تجسسوا).

تجسس و تحسس هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می‌آید ، و دومی غالباً در امر خیر ، چنانکه یعقوب به فرزندانش دستور می‌دهد : یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه : ای فرزندان من ! بروید و از (گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید (یوسف - ۸۷).

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۸۴

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری ، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای پنهانی مردم ، و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند.

بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری در باره دیگران برخیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می‌رود ، و جهنمی به وجود می‌آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاههای اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاهها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند چنانکه به خواست خدا شرح داده خواهد شد.

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه‌قبل است می‌فرماید : هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند (و لا یغتب بعضکم بعضاً).

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس ، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی ، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می‌شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است.

سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند آن را در ضمن يك مثال گویا ریخته ، می‌گوید : آیا هیچ يك از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد ؟ ! (ا یحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً).

به یقین همه شما از این امر کراهت دارید (فکر هتموه).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است ، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است ،

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۸۵

و تعبیر به مرده به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد صورت می‌گیرد ، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشتن نیستند.

و این ناجوان مردانه‌ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسلامی - چنانکه خواهد آمد - نیز اهمیت فوق العاده‌ای به مسأله غیبت داده شده است ، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه‌گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند ، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده ، می‌فرماید : تقوای الهی ، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است (و اتقوا الله ان الله ثواب رحيم).

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود ، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد ، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

نکته‌ها:

1- امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه‌ای که در دو آیه فوق مطرح شده (نهی از سخریه ، و عیجونی ، و القاب زشت ، و گمان بد ، و تجسس ، و غیبت) هرگاه به طور کامل در يك جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می‌کند ، نه کسی می‌تواند به عنوان خود برترینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد ، و نه می‌تواند زبان به عیجونی این و آن بگشاید ، و نه با القاب زشت

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۸۶

حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد ، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد : جان ، و مال ، و ناموس ، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می‌دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است ، بلکه از بعضی جهات مهمتر است ! اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند ، بلکه از نظر زبان مردم ، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند ، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه‌گیری نمی‌کند ، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در يك جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در حدیثی می‌فرماید : ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه ، و ان یظن به السوء : خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده ، و همچنین گمان بد در باره او بردن.

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند ، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند ، و دنیائی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد ، چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) آمده است : من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد : کسی که گمان بد داشته باشد

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۸۷

از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد!

به تعبیر دیگر : چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می‌کند ، و به آن رونق و حرکت و تکامل می‌بخشد ، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است ، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد ، در حالی که سوء ظن پایه‌های این اعتماد را در هم می‌کوبد ، پیوندهای تعاون را از بین می‌برد و روح اجتماعی را تضعیف می‌کند.

نه تنها سوء ظن که مساله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می‌ترسند ، و از همه کس وحشت دارند ، و نگرانی جانکاهی دائما بر روح آنها مستولی است ، نه می‌توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند ، و نه شریک و همکاری برای فعالیتهای اجتماعی ، و نه یار و یابوری برای روز در ماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از ظن در اینجا گمانهای بی دلیل است بنابر این در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود.

- 2 تجسس نکنید!

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده ، و از آنجا که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است ، ولی البته قرآنی که در داخل و خارج آیه است نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است ، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : 188:

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند مساله شکل دیگری به خود می‌گیرد ، لذا شخص پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مامورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان عیون تعبیر می‌شود ، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند ماموران اطلاعاتی داشته باشد ، یا سازمان گسترده‌ای برای گرد آوری اطلاعات تاسیس کند ، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه ، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس بر خیزند ، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود ، و افرادی به بهانه مساله توطئه و اخلال به امنیت به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند ، نامه‌های آنها را باز کنند ، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه اینکه مرز میان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه بسیار دقیق و ظریف است ، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقاً مراقب این مرز باشند ، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود ، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

- 3 غیبت از بزرگترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است ، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد ، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می‌شود ، و اینجا

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۸۹

است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود ، و حرمت اشخاص در هم نشکند ، و حیثیت آنها را لک‌دار نسازد ، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند.

نکته دیگر اینکه غیبت بد بینی می‌آفریند ، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند ، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد ، و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد.

می‌دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است ، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است ، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است ، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته غیبت بذر کینه و عداوت را در دلها می‌پاشد ، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می‌شود ، که نمونه‌ای از آن را ذیلاً می‌آوریم : پیغمبر گرامی اسلام فرمود : ان الدرهم یصیبہ الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئة من ست و ثلاثین زنیة ، یزنیها الرجل ! و اربی الربا عرض الرجل المسلم ! : درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد گنااهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است ! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!.

این مقایسه به خاطر آن است که زنا هر اندازه قبیح و زشت است جنبه حق الله دارد ، ولی رباخواری ، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت ، یا غیر آن ، جنبه حق الناس دارد .

در حدیث دیگری آمده است : روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد : یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه ! لا تغتابوا المسلمین ، و لا تتبعوا عوراتهم ، فانه من تتبع عورة اخیه تتبع الله عورته ، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیته ! ؟ ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب ! غیبت مسلمانان نکنید ، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید ، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می‌سازد ، و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند . !

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد : من مات تائباً من الغیبة فهو آخر من یدخل الجنة ، و من مات مصراً علیها فهو اول من یدخل النار ! : کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می‌گردد . !

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم : الغیبة اسرع فی دین الرجل المسلم من الا کلة فی جوفه ! : تاثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است . !

این تشبیه نشان می‌دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می‌خورد

و متلاشی می‌کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می‌دهد ، و با توجه به اینکه انگیزه‌های غیبت اموری همچون حسد ، تکبر ، بخل ، کینه‌توزی ، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می‌شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد (دقت کنید .)

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید : من روی علی مؤمن رواية یريد بها شینه ، و هدم مروته ، لیسقط من اعین الناس ، اخرجه الله من ولايته الی ولاية الشیطان ، فلا یقبله الشیطان ! : کسی که به منظور عیبجویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد ، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده ، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد ، و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد . !

تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو ، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است ، و نیز به خاطر تاثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه ، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد ، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع ، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود .

- 4 مفهوم غیبت

غیبت چنانکه از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند ، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد ، خواه این عیب جسمانی باشد ، یا اخلاقی ، در اعمال او باشد یا در سخنش ، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس ، خانه ، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنابر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود.

مگر اینکه قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است ، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا ، یا کوتاه قد ، یا سپاهرنگ یا کوسه ! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است ، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است ، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد ، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان تهمت خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه ، و اما الامر الظاهر فیه ، مثل الحدة و العجلة ، فلا ، و البهتان ان تقول ما لیس فیه : غیبت آن است که در باره برادر مسلمان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته ، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست ، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد.

و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می آورند مسموع نیست ، مثلا گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست ، بلکه صفت او است ! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.

یا این که می گوید : این سخنی است که در حضور او نیز می گویم ، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء ، گناه سنگین تری را به بار می آورد.

- 5 علاج غیبت و توبه آن

غیبت مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت يك بیماری روانی در می آید ، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد ، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند ، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت‌کننده در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد ، انگیزه‌هایی همچون بخل و حسد و کینه‌توزی و عداوت و خود برتر بینی.

باید از طریق خودسازی ، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد ، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید ، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید ، و از آنجا که غیبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند ، از او عذر خواهی کند ، هر چند بصورت سر بسته باشد ، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۹۴

و بیخبری از شما غیبت کرده‌ام مرا ببخش ، و شرح بیشتری ندهد ، مبدا عامل فساد تازه‌ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد ، یا از دنیا رفته است ، برای او استغفار کند ، و عمل نیک انجام دهد ، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

- 6 موارد استثناء

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد ، از جمله این که گاه در مقام مشورت مثلاً برای انتخاب همسر ، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می‌کند ، امانت در مشورت که يك قانون مسلم اسلامی است ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید ، مبدا مسلمانی در دام بیفتد ، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد ، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح متجاهر به فسق است از موضوع غیبت خارج است ، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد ، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است ، گوش به غیبت دادن ، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرمات است ، بلکه

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۹۵

طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند ، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند ، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند ، و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۹۶

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)

ترجمه:

- ۱۳ ای مردم ! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم ، و تیره ها و قبیله ها قرار دادیم ، تا یکدیگر را بشناسید ، ولی گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست ، خداوند دانا و خبیر است.

تفسیر : تقوی بزرگترین ارزش انسانی

در آیات گذشته روی سخن به مؤمنان بود ، و خطاب به صورت یا ایها الذین آمنوا و در ضمن آیات متعددی را که يك جامعه مؤمن را با خطر روبرو می سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند ، و میزان واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می سازد.

می فرماید : ای مردم ! ما شما را از يك مرد و زنی آفریدیم ، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا).

منظور از آفرینش مردم از يك مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۹۷

به آدم و حوا است ، بنابر این چونهمه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند ، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه ای ویژگی هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است ، چرا که این تفاوتها سبب شناسائی است ، و بدون شناسائی افراد ، نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی شود ، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند ، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت.

در این که میان شعوب (جمع شعب بر وزن صعب) به معنی گروه عظیمی از مردم و قبائل جمع قبیله چه تفاوتی است ؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند ؟ جمعی گفته اند دایره شعوب گسترده تر از دایره قبائل است ، همانطور که شعب امروز بر يك ملت اطلاق می شود.

بعضی شعوب را اشاره به طوائف عجم و قبائل را اشاره به طوائف عرب می‌دانند : و بالاخره بعضی دیگر شعوب را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیائی ، و قبائل را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده‌اند.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می‌رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از آنکه بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد ، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می‌افزاید : گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است (ان اکرمکم عند الله اتقیکم.)

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده ، و اصالت و واقعیت را به مساله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد ، و می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۹۸

و از آنجا که تقوا يك صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود ، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشند و متصفان کم ، در آخر آیه می‌افزاید : خداوند دانا و آگاه است (ان الله علیم خبیر.)

پرهیزگاران را به خوبی می‌شناسد ، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است ، آنها را بر طبق علم خود گرامی می‌دارد و پاداش می‌دهد مدعیان دروغین را نیز می‌شناسد و کیفر می‌دهد.

نکته:

1- ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب

بدون شك هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد ، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می‌کند.

ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگها کاملاً متفاوت است ، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می‌گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می‌دانند ، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائماً دست و پا می‌کنند ، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصا در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رائجترین افتخار موهوم بود ، تا آنجا که هر قبیله‌ای خود را قبیله برتر و هر نژادی خود را نژاد والاتر می‌شمرد ، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مسأله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می‌دانند ، و دائما برای آن تلاش می‌کنند ، در حالی

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۱۹۹

که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می‌شمرند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارند و به ارزشی دل می‌بندند و آنرا معیار می‌شمرند.

اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر يك آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند ، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده ، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصا تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد حتی برای موضوعات مهمی ، همچون علم و دانش ، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی ، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش قبیله از همه ارزشها مهمتر محسوب می‌شد ، اما این بت ساختگی در هم شکست ، و انسانرا از اسارت خون و قبیله و رنگ و نژاد و مال و مقام و ثروت آزاد ساخت ، و او را برای یافتن خویش به درون جانش و صفات و الایش رهبری کرد ! جالب اینکه در شان نزولهایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می‌شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می‌کند ، از جمله اینکه : بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دستور داد اذان بگویند ، بلال بر پشت بام کعبه رفت ، و اذان گفت ، عتاب بن اسید که از آزاد شدگان بود گفت شکر می‌کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید ! و حارث بن هشام نیز گفت : آیا رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) غیر از این کلاغ سیاه ! کسی را پیدا نکرد ؟ ! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد.)

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۰۰

بعضی دیگر گفته‌اند : آیه هنگامی نازل شد که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دستور داده بود دختری به بعضی از موالی دهند (موالی به بردگان آزاد شده ، یا به غیر عرب می‌گویند) آنها تعجب کردند و گفتند : ای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آیا می‌فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم ؟ ! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید.)

در حدیثی می‌خوانیم : روزی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود : یا ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم عبیة الجاهلیة ، و تعاضمها بابائها ، فالناس رجالن : رجل بر تقی کریم علی الله ، و فاجر شقی هین علی الله ، و الناس بنو آدم ، و خلق الله آدم من تراب ، قال الله تعالی : یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر : ای مردم ! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود ، مردم دو گروه بیش نیستند : نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا ، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق ، همه مردم فرزند آدمند ، و خداوند آدم را از خاک آفریده ، چنانکه می‌گوید : ای مردم ! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم ، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامیتر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد ، خداوند دانا و آگاه است.

در کتاب آداب النفوس طبری آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است) در سرزمین منی در حالی که

تفسیر نمونه ج: ۲۲ ص: ۲۰۱

بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود: یا ایها الناس! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا لا فضل لعربی علی عجمی، و لا لعجمی علی عربی، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود، الا بالتقوی الا هل بلغت؟ قالوا نعم! قال لیبلغ الشاهد الغائب: ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند!

و نیز در حدیث دیگری در جمله‌هائی کوتاه و پر معنی از آنحضرت آمده است: ان الله لا ینظر الی احسابکم، و لا الی انسابکم، و لا الی اجسامکم، و لا الی اموالکم، و لكن ینظر الی قلوبکم، فمن کان له قلب صالح تحن الله علیه، و انما انتم بنو آدم و احبکم الیه اتقاکم: خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی‌کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، ولی نگاه به دلهای شما می‌کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می‌کند، شما همگی فرزندان آدمید، و محبوبترین شما نزد خدا باتقواترین شما است.

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساله نژاد و خون و زبان تکیه می‌کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مقدم می‌شمرند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده‌اند، و با اینکه از این رهگذر ضربه‌های سختی

تفسیر نمونه ج: ۲۲ ص: ۲۰۲

بر آنان وارد شده گویی نمی‌خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند!

خداوند همه را از شر تعصبات جاهلیت حفظ کند.

اسلام با عصبیت جاهلیت در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع‌آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن، چرا که اسلام هرگز این دیدگاههای تنگ و محدود را نمی‌پذیرد، و همه را موهوم و بی اساس می‌شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: دعوها فانها منتنه! : آن را رها کنید که چیز متعفن است!

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرًا مسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند؟ معلوم نیست! چه زیبا است جامعه‌ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام آن اگر کمک عند الله اتقاکم بنا شود، و ارزشهای کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیائی و طبقه از آن بر چیده شود، آری تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن.

هر چند در آشفته بازار جوامع کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده، و ارزشهای دروغین جای آن را گرفته است.

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور تفاخر به آباء و اموال و اولاد دور می‌زد يك مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت ، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای ان اکرمکم عند الله اتقاکم محصول آن انسانهایی همچون سلمان و ابو ذر و عمار یاسر و مقداد بود.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص: ۲۰۳

و مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن ، و احیای این اصل اصیل اسلامی است.

اینسخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پایان می‌دهیم آنجا که فرمود : کلکم بنو آدم ، و آدم خلق من تراب ، و لیتنهین قوم بفخرون بابائهم او لیكونن اھون علی الله من الجعلان : همه شما فرزندان آدمید ، و آدم از خاک آفریده شده ، از تفاخر به پدران بپرهیزید ، و گر نه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه‌ورند پست‌تر خواهید بود!

- 2 حقیقت تقوی

چنانکه دیدیم ، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسانها می‌شمرد.

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده ، می‌گوید : و تزودوا فان خیر الزاد التقوی (بقره - ۱۹۷).

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد و لباس التقوی ذلك خیر (اعراف - ۲۶).

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را تقوی ذکر کرده ، و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را اهل تقوی می‌شمرد ، و می‌گوید : هو اهل التقوی و اهل المغفرة (مدثر - ۵۶).

قرآن ، تقوی را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود ، علم و دانش

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص: ۲۰۴

می‌آفریند و اتقوا الله و یعلمکم الله (بقره - ۲۸۲).

و نیز نیکی و تقوی را قرین هم می‌شمرد ، و تعاونوا علی البر و التقوی.

و عدالت را قرین تقوی ذکر می‌کند : اعدلوا هو اقرب للتقوی.

اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با اینهمه امتیازات چیست ؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می‌دارد : در آیات متعددی جای تقوی را قلب می‌شمرد ، از جمله می‌فرماید : اولئك الذين امتحن الله قلوبهم بالتقوى : آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پائین می‌آورند و رعایت ادب می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است (حجرات - ۳).

قرآن ، تقوی را نقطه مقابل فجور ذکر کرده ، چنانکه در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم : فאלهمها فجورها و تقواها : خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد.

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس تقوی می‌شمرد ، چنانکه در آیه ۱۰۸ سوره توبه در باره مسجد قبا که منافقان مسجد ضرار را در مقابل آن ساختند می‌فرماید : لمسجد اسس علی التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه : مسجدی که از روز نخست برشالوده تقوی باشد شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی.

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که تقوی همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از فجور و گناه باز می‌دارد ، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند ، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می‌شوید.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۰۵

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم ، زیرا تقوی از وقایه به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است ، و منظور در اینگونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی ، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۲- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترك واجب و فعل معصیت.

۳- خوشتنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند ، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.

امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده‌ای پیرامون تقوی دارد ، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه‌ها و کلمات قصار حضرت (علیه‌السلام) روی آن تکیه شده است.

در یکجا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می‌گوید : الا و ان الخطابا خیل شمس حمل علیها اهلها ، و خلعت لجمها ، فتقحمت بهم فی النار ! الا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها ، و اعطوا ازمتها ، فاوردتهم الجنة ! : بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می‌شوند ، و لجامشان گسیخته می‌گردد ، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می‌سازد.

اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می‌شوند ، زمام آنها را به دست می‌گیرند ، و تا قلب بهشت پیش می‌تازند ! .

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۰۶

مطابق این تشبیه لطیف ، تقوی همان حالت خویشنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است ، در حالی که بی تقوایی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می‌فرماید : اعلّموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز ، و الفجور دار حصن ذلیل ، لا یمنع اهلہ ، و لا یحرز من لجا الیه ، الا و بالتقوی تقطع حمة الخطایا : بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه‌ای محکم و شکست‌ناپذیر است، اما فجور و گناه حصار است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی‌دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست ، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می‌ماند.

و باز در جای دیگر می‌افزاید : فاعتصموا بتقوی الله فان لها حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا دروته.

چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته‌ای محکم و دستگیره‌ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن.!

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می‌شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است ، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البتّه ممارست بر اطاعت ، و پرهیز از گناه ، و توجه به برنامه‌های اخلاقی ، بلکه تقوی را در نفس راسخ می‌سازد ، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۰۷

شهودی در جان انسان است ، و هر قدر نور تقوی افزون شود نور یقین نیز افزون خواهد شد ، و لذا در روایات اسلامی می‌بینیم تقوی يك درجه بالاتر از ایمان و يك درجه پائین‌تر از یقین شمرده شده ! امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) می‌فرماید ؟ الايمان فوق الاسلام بدرجة ، و التقوی فوق الايمان بدرجة ، و اليقين فوق التقوی بدرجة ، و ما قسم فی الناس شیء اقل من اليقين : ایمان يك درجه برتر از

اسلام است ، و تقوی درجه‌ای است بالاتر از ایمان و یقین درجه‌ای برتر از تقوی است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده است ! این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می‌دهیم : خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصى گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است.

و همچون کسی باش که از يك خارزار می‌گذرد لباس و دامن خود را چنان جمع می‌کند که خار بر دامانش ننشیند ، و پیوسته مراقب اطراف خویش است ! هرگز گناهی را کوچک مشمر که کوههای بزرگ از سنگریزه‌های کوچک تشکیل شده!

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۰۸

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْوَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(۱۴) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّدِيقُونَ(۱۵)

ترجمه:

- 14 عربهای بادیه‌نشین گفتند : ایمان آورده‌ایم ، بگو شما ایمان نیاورده‌اید ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم ، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است ! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید پاداش اعمال شما را به طور کامل می‌دهد ، خداوند غفور و رحیم است.

- 15 مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند ، سپس هرگز شك و تردیدی به خود راه نداده ، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند ، آنها راستگویانند.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۰۹

شان نزول:

بسیاری از مفسران ، شان نزولی برای آیه ذکر کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است : جمعی از طایفه بنی اسد در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند ، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شهادتین بر زبان جاری کردند ، و به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گفتند : طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند ، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم ، و دست به جنگ نزدیم ، و از این طریق می‌خواستند بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) منت بگذارند.

آیات فوق ، نازل شد (و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است ، و ایمان در اعماق قلبشان نیست ! بعلاوه اگر هم ایمان آورده‌اند نباید منتی بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بگذارند ، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده).

ولی وجود این شان نزول - مانند سایر موارد - هرگز مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست.

تفسیر : فرق اسلام و ایمان

در آیه گذشته ، سخن از معیار ارزش انسانها یعنی تقوی در میان بود ، و از آنجا که تقوی ثمره شجره ایمان است ، آنهم ایمانی که در اعماق جان نفوذ کند ، در آیات مورد بحث به بیان حقیقت ایمان پرداخته ، چنین

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۱۰

می‌گوید : اعراب بادیه‌نشین گفتند : ایمان آورده‌ایم ، به آنها بگو : شما ایمان نیاورده‌اید ، بگوئید اسلام آورده‌ایم ، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است ! (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الایمان فی قلوبکم).

طبق این آیه تفاوت اسلام و ایمان ، در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد ، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلك مسلمانان وارد می‌شود ، و احکام اسلام بر او جاری می‌گردد.

ولی ایمان يك امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است ، نه زبان و ظاهر او.

اسلام ممکن است انگیزه‌های مختلفی داشته باشد ، حتی انگیزه‌های مادی و منافع شخصی ، ولی ایمان حتما از انگیزه‌های معنوی ، از علم و آگاهی ، سرچشمه می‌گیرد ، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می‌شود.

این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده است : الاسلام علانیه ، و الایمان فی القلب : اسلام امر آشکاری است ، ولی جای ایمان دل است.

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم : الاسلام یحقن به الدم و تؤدی به الامانة ، و تستحل به الفروج ، و الثواب علی الایمان : با اسلام خون انسان محفوظ ، و ادای امانت او لازم ، و ازدواج با او حلال می‌شود ، ولی ثواب بر ایمان است.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۱۱

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم اسلام منحصر به اقرار لفظی شمرده شده ، در حالی که ایمان اقرار توأم با عمل معرفی شده است (الایمان اقرار و عمل ، و الاسلام اقرار بلا عمل).

همین معنی به تعبیر دیگری در بحث اسلام و ایمان آمده است ، فضیل بن یسار می‌گوید : از امام صادق (علیه‌السلام) شنیدم فرمود : ان الایمان یشارک الاسلام ، و لا یشارکه الاسلام ، ان الایمان ما وقر فی القلوب ، و الاسلام ما علیه المناکح و الموارث و حقن الدماء : ایمان با اسلام شریک است ، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست) ایمان آن است که در دل ساکن شود ، اما اسلام چیزی است که قوانین نکاح و ارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می‌شود.

ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند ، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می‌شود ، یعنی هر دو واژه در يك معنى استعمال گردد.

سپس در آیه مورد بحث می‌افزاید : اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید ثواب اعمالتان را به طور کامل می‌دهد ، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی‌کند (و ان تطيعوا الله و رسوله لا يلتکم من اعمالکم شیئاً).

چرا که خداوند غفور و رحیم است (ان الله غفور رحيم).

لا يلتکم از ماده لیت (بر وزن ریب) به معنى کم گذاردن حق

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۱۲

است.

جمله‌های اخیر در حقیقت اشاره به يك اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال ایمان است ، می‌گوید ، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است ، اعمال شما ارزش می‌یابد ، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می‌پذیرد ، و پاداش می‌دهد ، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می‌بخشد که او غفور و رحیم است .

و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست در آیه بعد به ذکر نشانه‌های آن می‌پردازد ، نشانه‌هایی که به خوبی مؤمن را از مسلم ، و صادق را از کاذب ، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را پذیرفته‌اند ، از آنها که برای حفظ جان و با رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می‌کنند جدا می‌سازد ، می‌فرماید : مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند ، سپس هرگز شك و ریبی به خود راه نداده ، و با اموال و جانهای خود در راه خدا به جهاد پرداخته‌اند (انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله).

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است ، نشانه دوم جهاد با اموال ، و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جانها) است.

به این ترتیب اسلام به سراغ روشنترین نشانه‌ها رفته است : ایستادگی

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۱۳

و ثبات قدم ، و عدم شك و تردید از یکسو ، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.

چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی‌کند.

و لذا در پایان آیه می‌افزاید : چنین کسانی راستگو هستند و روح ایمان در وجودشان موج می‌زند (اولئك هم الصادقون).

این معیار را که قرآن برای شناخت مؤمنان راستین از دروغگویان متظاهر به اسلام بیان کرده ، منحصر به فقرای طایفه بنی اسد نیست ، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان ، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین ، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می‌زنند و خود را طلبکار پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه‌ای از ایمان و اسلام دیده نمی‌شود.

در مقابل ، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند ، بلکه همواره خود را مقصر می‌شمردند ، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگامترند.

و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار بریم معلوم نیست از انبوه میلیون‌ها میلیون مدعیان اسلام چه اندازه مؤمن واقعی هستند ، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟!

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۱۴

قُلْ أُو۟لُوا۟ اَلۡعِلۡمِ اَللّٰهُ يَدۡبِیۡنُکُمۡ وَ اَللّٰهُ یَعۡلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الۡاَرۡضِ وَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیۡمٌ (۱۶) یَمُنُّوۡنَ عَلَیْکَ اَنَّ اَسۡلَمُوۡا۟قُلْ لَا تَمُنُّوۡا عَلَیۡ اِسۡلَمِکُمۡبَلِ اَللّٰهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمۡ اَنَّ هٰذَا شَیْءٌ لِّاٰیَمٰنٍ اِنْ کُنۡتُمْ صٰدِقِیۡنَ (۱۷) اِنَّ اَللّٰهَ یَعۡلَمُ غَیۡبَ السَّمٰوٰتِ وَ الۡاَرۡضِ وَ اَللّٰهُ بِصِیۡرُ بِمَا تَعۡمَلُوۡنَ (۱۸)

ترجمه:

- 16 بگو : آیا خدا را از ایمان خود با خبر می‌سازید ، او تمام آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند ، و خداوند از همه چیز آگاه است.

- 17 آنها بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند ، بگو اسلام خود را بر من منت مگذارید ، بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده ، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید.

- 18 خداوند غیب آسمانها و زمین را می‌داند و نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۱۵

شان نزول:

جمعی از مفسران گفته‌اند که بعد از نزول آیات گذشته گروهی از اعراب خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند ، و ظاهر و باطن آنها یکی است ، نخستین آیه مورد بحث نازل شد (و به آنها اخطار کرد که نیازی به سوگند ندارد خدا درون و برون همه را می‌داند).

تفسیر : منت نگذارید که مسلمان شده‌اید!

در آیات گذشته نشانه‌های مؤمنان راستین بیان شده بود ، و چنانکه در شان نزول ذکر شد جمعی از مدعیان اصرار داشتند که حقیقت ایمان در قلب آنها مستقر است ، قرآن به آنها و به تمام کسانی که همانند آنها هستند اعلام می‌کند که نیازی به اصرار و سوگند نیست ، در مساله ایمان و کفر سر و کار شما با خدائی است که از همه چیز با خبر است ، مخصوصاً با لحنی عتاب آمیز در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید : به آنها بگو : آیا می‌خواهید خداوند را از ایمان خود با خبر سازید ، او تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند (قل ا تعلمون الله بدینکم و الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض.)

و برای تاکید بیشتر می‌افزاید : خداوند از همه چیز آگاه است (و الله بکل شیء علیم).

ذات مقدس او عین علم است ، و علمش عین ذات او است ، و به همین دلیل علمش ازلی و ابدی است.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص ۲۱۶

ذات پاکش همه جا حضور دارد ، و از رگ گردن به شما نزدیکتر ، و میان انسان و قلبش حائل می‌شود ، با این حال نیازی به ادعای شما نیست ، او راستگویان را از مدعیان کاذب به خوبی می‌شناسد ، و از اعماق جانیشان با خبر است ، حتی درجات شدت و ضعف ایمان آنها را که گاه از خودشان نیز پوشیده است ، نزد او روشن است ، با این حال چرا اصرار دارید که خدا را از ایمان خود با خبر سازید ؟ ! سپس به گفتگوی اعراب بادیه‌نشین باز می‌گردد که اسلام خود را به رخ پیامبر می‌کشیدند ، و می‌گفتند : ما با تو از در تسلیم آمدیم در حالی که بسیاری از قبائل عرب از در جنگ آمدند.

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید : آنها بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند ! (یمنون علیک ان اسلموا).

به آنها بگو : اسلام خود را بر من منت نگذارید (قل لا تمنوا علی اسلامکم).

بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد اگر در ادعای ایمان راستگو هستید ! (بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین).

منت - چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم- از ماده من به معنی وزنه مخصوصی است که با آن وزن می‌کنند ، سپس به هر نعمت سنگین و گرانقدری اطلاق شده ، منت بر دو گونه است اگر جنبه عملی داشته باشد (به معنی بخشش نعمت گرانقدر) ممدوح است ، و منت‌های الهی از این قبیل است ، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد مانند منت بسیاری از انسانها عملی است زشت و ناپسند.

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۱۷

جالب اینکه در جمله اول می‌گوید : آنها بر تو منت می‌گذارند که اسلام را پذیرفته‌اند و این تاکید دیگری است بر اینکه آنها در ادعای ایمان صادق نیستند بلکه ظاهرا اسلام را پذیرا شده‌اند.

ولی در ذیل آیه می‌گوید : اگر در دعوی خود راست می‌گویند خداوند بر شما منت می‌گذارد که هدایتان به ایمان کرده است.

به هر حال این مسأله مهمی است که افراد کوتاه‌فکر غالبا تصورشان این است که با قبول ایمان ، و انجام عبادات و طاعات ، خدمتی به ساحت قدس الهی یا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اوصیای او (علیهم‌السلام) کرده‌اند ، و به همین دلیل انتظار پاداش دادند.

در حالی که اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد و این توفیق نصیبش شود که در سلك مؤمنان در آید ، بزرگترین لطف الهی شامل حال او شده است.

ایمان قبل از هر چیز درك تازه‌ای از عالم هستی به انسان می‌دهد ، حجابها و پرده‌های خود خواهی و غرور را کنار می‌زند ، افق دید انسان را می‌گشاید ، و شکوه و عظمت بی‌مانند آفرینش را در نظر او مجسم می‌کند.

سپس نور و روشنایی بر عواطف او می‌پاشد و آنها را پرورش می‌دهد ، ارزشهای انسانی را در او زنده می‌کند ، استعدادهای والای او را شکوفا می‌سازد ، علم و قدرت و شهامت و ایثار و فداکاری و عفو و گذشت و اخلاص به او می‌دهد ، و از موجودی ضعیف انسانی نیرومند و پر ثمر می‌سازد.

دست او را گرفته و از مدارج کمال بالا می‌برد ، و به اوج قله افتخار می‌رساند ، او را هماهنگ با قوانین عالم هستی ، و عالم هستی را در تسخیر او قرار می‌دهد.

آیا این نعمتی است که خداوند بر انسان ارزانی داشته یا منتی است که انسان بر پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بگذارد ؟!

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۱۸

همچنین هر يك از عبادات و اطاعات گامی است به سوی تکامل : قلب را صفا می‌بخشد ، شهوات را کنترل می‌کند ، روح اخلاص را تقویت می‌نماید ، به جامعه اسلامی وحدت و یکپارچگی و قوت و عظمت می‌بخشد.

هر کدام يك کلاس بزرگ تربیتی است ، و درسی است آموزنده.

اینجا است که انسان باید هر صبح و شام شکر نعمت ایمان بجا آورد و بعد از هر نماز و هر عبادت سر به سجده بگذارد ، و خدا را بر اینهمه توفیق سپاس گوید.

اگر بینش انسان در مورد ایمان و اطاعت خدا چنین باشد نه تنها خود را طلبکار نمی‌داند ، بلکه همیشه مدیون خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و غرق احسان او می‌شمرد.

عبادات را عاشقانه انجام می‌دهد ، و در راه اطاعت او نه با پا که با سر می‌دود.

و اگر خدا برای او پاداش عمل قائل شده ، این را نیز لطف دیگری می‌داند ، و گرنه انجام کارهای نیک سودش به خود انسان بازمی‌گردد و در حقیقت با این توفیق بر میزان بدهکاریهای او به خداوند افزوده می‌گردد.

بنابر این هدایت او لطف است ، و دعوت پیامبرش (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) لطفی دیگر ، و توفیق اطاعت و فرمانبرداری لطفی مضاعف ، و پاداش لطفی است ما فوق لطف ! در آخرین آیه مورد بحث که پایان سوره حجرات است باز هم آنچه را در آیه قبل آمده تاکید می‌کند ، و می‌فرماید : خداوند غیب آسمانها و زمین را می‌داند ، و نسبت به آنچه انجام می‌دهید بصیر و بینا است (ان الله يعلم غیب السموات و الارض و الله بصیر بما تعملون).

اصرار نداشته باشید که حتما مؤمن هستید ، و نیازی به سوگند نیست،

تفسیر نمونه ج : ۲۲ ص : ۲۱۹

او در زوایای قلب شما حضور دارد ، و از آنچه در آن می‌گذرد کاملاً با خبر است.

او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب آسمانها آگاه است ، بنابر این چگونه ممکن است از درون دل شما بیخبر باشد ؟ خداوند ! بر ما منت نهادی و نور ایمان را در قلب ما تابیدی ، تو را به نعمت عظیم هدایت سوگند که ما را در این راه ثابت بدار و در مسیر تکامل رهبری کن ! پروردگارا ! تو از اعماق قلب ما آگاهی ، نیت ما را به خوبی می‌دانی ، عیوب ما را از بندگانت پوشان و به کرمات اصلاح فرما ! بار الها ! به ما توفیق و قدرتی مرحمت کن که ارزشهای عظیم اخلاقی که در این سوره پر عظمت بیان فرمودی در وجود خود زنده کنیم و احترام آن را پاس داریم.

آمین یا رب العالمین

پایان سوره حجرات اول محرم سال ۱۴۰۶.